



سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی - تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

شماره ۳۴

حمل ۱۳۹۶، مارچ ۲۰۱۷

در این شماره:

سفن سردییر:

سخنرانی زرقا فروغ به مناسبت

بزرگداشت از هشتم مارچ ۲۰۱۷

صفحه ۳

آزادی زن در نگرش های متفاوت

صفحه ۶

خط قرمزهای دینی برای زنان

صفحه ۸

نقش تبارگرایی در عروج مهره های سوخته

صفحه ۱۱

پیام نروزی سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان

صفحه ۱۳

سوسیالیسم کارگری و مذهب

صفحه ۱۴

پیام به کنگره دهم حزب کمونیست کارگری ایران

صفحه ۱۷

به پیشواز هشتم مارچ، روز جهانی مبارزه علیه تبعیض و نابرابری جنسی

صفحه ۲۰

پیش از گذشته رو به فزونی گذاشته است. در هشتم مارچ در دل تدابیر امنیتی ارتجاع اسلامی به شفاخانه ارتش در شهر کابل یورش برد و تعدادی از زن و مرد را به شکل فجیعی به قتل رساند.

این روزها مصایب و مشکلات مُزمن و دیرپای اجتماعی - اقتصادی، که باعث و بانی آن سیستم و ساختار حاکم کنونی است، با افزایش حملات نیروهای سیاه جنایتکار اسلام سیاسی در قامت طالبان، داعشیان و جریان های دیگر اسلامی - قومی

ادامه در صفحه ۲



آزادی، برابری، حکومت کارگری!

در همین روز طالبان زنی را بر مبنای شرع و احکام عصرحجری اسلامی در بدخشان به طور فجیع و وحشیانه بی سنگسار نموده و مرد همراهش را به اتهام رابطه "نامشروع" به شلاق بستند؛ کشتار و جنایت در ابعاد گسترده بی در گوشه و کنار کشور از مردم بینوا و بی پناهی که در میان این دو وصف ارتجاعی گیر مانده اند قربانی می گیرد. با وجود این همه دهشت و بربریت، حاکمیت پوشالی که بخش وسیعی از کارگزاران و مجریانش همتا و همجنس طالبان و داعش هستند با تأیید و حمایت قدرت های امپریالیستی، از جانیان اسلامی چون طالبان و داعشیان صلح گدایی می نمایند.

هرچند که قدرت حاکمه هنوز نتوانسته است بر تناقضات و تعارضات درونی اش فایق آید، در توهم عجیب و احمقانه بی به نیوکانه و نیوفاشیست‌ها در قدرت حاکمه امپریالیسم امریکا به رهبری ترامپ چشم امید دوخته و ساده لوحانه چنین می پندارد که ارباب، حاکمیت پوشالی شان را از ورطه سقوط و بحران لاعلاج می رهاند. این توقع و توهم در حالی بیان می شود که نظام سرمایه داری جهانی از جمله امریکا خود هنوز از بحران اقتصادی که گرفتار آن است قد راست نکرده است. بر اساس همین توهم خام و کودکانه است که دولتمردان و خیل "روشنفکر" مواجب بگیر انتظار دارند که سران جدید کاخ سپید به حکومت پاکستان و نهادهای سیاسی و

نظامی آن فشار آورند تا دست از حمایت طالبان برداشته و جناحهای مختلف آن را وادار به مصالحه با رژیم سازند. این در حالی است که طالبان و حامیان منطقه بی شان تمایل چندانی به مذاکرات صلح نشان نمی دهند. طالبان با وجود چند دسته گی درونی، با استفاده از شکاف ها و تناقضات آشکار دو جناح "دولت وحدت ملی" و با اتکاء بر حامیان شان در سطح منطقه از جمله دولت ارتجاعی پاکستان همچنان بر مواضع جنگی خود پا می فشارند.

از همان آغاز شکل گیری و مهندسی "دولت وحدت ملی" مسأله مصالحه با طالبان و مشارکت شان در قدرت برای گرداننده گان و سران حاکمیت، اگر نه در کل، لاقلاً برای جناح اشرف غنی و متحدانش مطرح بوده و به عنوان یک طرح استراتژیک روی آن سرمایه گذاری سیاسی صورت گرفت و مبالغ هنگفتی نیز هزینه آن شد. دولت غنی پروژه "صلح" با حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار را در خدمت تحکیم مواضع جناح خودش در جنگ قدرت با جناح رقیب به رهبری عبدالله به کار می برد؛ پیوستن شخص گلبدین و تعدادی از اعضای فراری و متواری حزب اسلامی که حتی شامل نزدیک ترین اعضای خانواده حکمتیار هم نمی شوند، قرار است جناح تبارگرایان پشتون در تیم اشرف غنی را در یک موقعیت برتر در توازن قوا نسبت به ناسیونالیست های تباری دیگر، قرار دهد. در دنیای واقع و در متن تعارض منافع طبقات مختلف اجتماعی، پروژه "صلح" و تلاش برای دست یابی به آن، چیزی نیست جز استحکام اهرام قدرت

نیروهای بورژوازی و اقتدار آنها. بناء التزام به "صلح" از جانب دولت قبل از هر نیاز دیگری از اینجا ناشی می گردد.

الزامات سیاسی و مهمتر از آن عامل اقتصادی یک فاکتور عینی و مادی محکم جهت تلاش و تقلا برای دست یافتن به نوعی ثبات سیاسی است. صلح با طالبان و جناح های منشعب از آن و حزب اسلامی حکمتیار از این ملزومات و منفعت های مادی و عینی ناشی شده و آن را اجتناب ناپذیر میسازد. به همین دلیل هم است که حاکمیت پوشالی و حامیان آن در سطح منطقه و جهان حاضر شده اند تمام دست آوردهای که به دان مباهات می کردند، از جمله "گشایش" به نفع زنان، دموکراسی و جامعه مدنی را با جانی ترین، درنده ترین و زن ستیزترین نیروها به معامله گذاشته و قربانی منافع قدرت طلبانه شان نمایند.

نقشی که پاکستان بر امنیت و سیاست افغانستان با تکیه بر متحد عنعنوی و تاریخی اش امریکا و طالبان دارد، نشان می دهد که خواب های دولت وحدت ملی در بی اثر ساختن نقش سلطه طلبانه پاکستان ره به جایی نبرد. فلاکت اقتصادی، عدم مشروعیت اجتماعی رژیم، تداوم جنگ و جولان نیروهای ارتجاعی زمینه و خطر فروپاشی و انارشی غیرقابل کنترلی را باعث خواهد شد. به همین سبب سران رژیم هر روز در تب وهم "صلح" با "برادران ناراضی" به بستر می روند و در کابوس های تکراری "صلح" گدایی می کنند.

زنده باد سوسیالیسم!

متن کتبی سخنرانی زرqa فروغ به مناسبت بزرگداشت

از هشتم مارچ ۲۰۱۷

محور ساختار سلول های جامعه یعنی فامیل قرار داده و رسماً مسؤول تأمین معاش خانواده و رئیس خانواده قلمداد می نماید. در نهایت این سرمایه داران اند که از تعمیم این پیش و فرهنگ سود می برند نه مردان. علی الرغم آنکه صفت مرد سالاری، همزاد جامعه طبقاتی است، مردان زیادی هستند که خود شان قربانی نابرابری های جوامع سرمایه داری و مرد سالار هستند.

چون در واقعیت امر این مناسبات تولید است که موقعیت اجتماعی آنها را تعیین مینماید. از آنجایی که هر جا ستم است مقاومت نیز وجود دارد برای رفع ستم جنسیتی یا خشونت جنسیتی گروه ها و جنبش های رنگارنگ با جهان بینی های متفاوت برای کسب حقوق زنان پا به عرصه وجود گذاشته اند. که از آن جمله یکی نظرات فیمینستی ستم بر زن است، نظرات فیمینستی مردها را عامل ستم بر زن می دانند و ستم بر زن را ناشی از فرهنگ مردسالاری در جامعه می دانند.

برای فیمینست ها عامل ستم جنسیتی طبقاتی نیست. آنها دلایل فرودستی زنان را فرا طبقاتی مینگرند فیمینست ها با توجه به تعلق شان به یکی از لایه های طبقات دیدگاه های متفاوت دارند به

ادامه در صفحه ۴

تحمل خشونت مضاعف می گردند. خشونت و تجاوز بر زنان پدیده یی اتفاقی نیست و فقط مربوط به یک حکومت هم نمی شود، خشونت و تجاوز جایگاهی ساختاری در نظام سرمایه داری و کل جوامع طبقاتی با اتیکیت "مردسالار" دارد. عامل خشونت به هر شکلی که در جامعه ظاهر می شود ریشه بر سیستم سرمایه داری حاکم بر آن جامعه دارد. سیستمی که با هزار ابزار و نیرنگ و وسیله یی منافع سرمایه داران را تأمین می کند و سیستمی که اعضای یک طبقه واحد را با تفکیک ملیتی و جنسیتی در مقابل هم قرار داده و به دلایل تعلق جغرافیایی، نژاد و جنسیت یکی را برتر از دیگری تعریف می کند. در سیستمی که بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و کار مزدی استوار است موقعیت شغلی زنان متأثر از جنسیت شان همواره در مرتبه یی پایین تر از مردان همکارشان پنداشته شده و حتی در پیشرفته ترین جوامع دستمزد کمتری به زنها تعلق میگیرد. و در زمان بروز بحران ها که از ماهیت سیستم ناشی می گردد، زنها راحت تر از مردان به بخش نیروهای ذخیره کار رانده می شوند.

این که اولین موج بیکاری همواره زنان را به حاشیه می کشاند به دلیل موقف طبیعی مرد و فرهنگ مرد سالاری در جوامع طبقاتی است که مرد را عملاً در

موضوع این سخنرانی انواع جنبش های حقوق زن بوده و بیشتر روی فیمینسم و فیمینسم اسلامی متمرکز است. امروز جهان به دهکده نا امنی برای اکثریت زنان و به خصوص زنان کارگر و بی بضاعت تبدیل شده است و هر انسان آگاه این را میداند که وجه مشخصه جوامع طبقاتی بی عدالتی است، این بی عدالتی ناشی از خصوصیات اقتصادی این نظام است، یعنی درین نظام تمام منابع تولیدی، انرژی و غیره امکانات که اعضای جامعه بشری برای زنده گی کردن بدان نیاز دارند و محصولات جمعی اند، در ملکیت اقلیتی از طبقه سرمایه دار قرار دارد و اکثریت بزرگی از جامعه یعنی طبقه کارگر، که ۹۹ درصد جامعه را تشکیل می دهند برای به دست آوردن حد اقل امکانات زنده گی که به دست خود شان خلق شده است، به ناچار تن به برده گی مدرن می دهند و از نیروی کارشان برای زنده ماندن مایه می گذارند.

در پهلوی بی عدالتی، سرمایه داری برای بقای حیاتش و خفه کردن صدای اعتراض از انواع خشونت و سرکوب کار می گیرد که زنان صرفاً به دلیل جنسیت شان ناگزیر از

تل دوی د کارگری طبقی پوستان!

زنان به عنوان جنس دوم در جامعه به حساب می آیند. فمینیست های لیبرال فقط خواهان یک تعداد برابریهای حقوقی زنان با مردان هستند. برای این تیپ فمینیست ها نفس زن در مقامات بالای دولتی و اجتماعی نوعی موفقیت و پیشروی و پیروزی جنبش زنان تلقی شده این فمینیست ها نه تنها درکی دیالکتیکی از جامعه طبقاتی ندارند بلکه مسأله زنان را فقط در ستم جنسیتی می بینند. علتش هم این است که نوع تفکر این دسته از فمینیست ها بورژوازی است و در چارچوب مناسبات سرمایه داری می خواهند با دست یافتن به یک سلسله رفرمها به حل ستم جنسیتی زنان نائل آیند.

گرایشات دیگر حقوق زن، به گروه های مدنی اصلاح طلب و اسلامی و نیمه مذهبی ها و ناسیونالیستها تعلق می گیرند. این نوع فمینیسم امروز صرفاً یک سهم خواهی در بازار و چهارچوبهای سرمایه داری است و ربط خاصی به حقوق و آزادی زن حتی به معنی رفرمیستی آن ندارد. این فمینیسم در سازش با اسلام و مذهب قرار دارد. این فمینیسم در دنیای غرب و برای مقبول واقع شدن از دمکراسی و حقوق

بیشتر مطرح است. آنها از مفاهیمی کار می گیرند که بیانگر دیدگاه مارکسیستی در باره جایگاه زنان است. از نظر استراتژیکی آنها معتقد به فعالیت در سازمانها هستند ولی در پهلوی آن بخش زیادی از فعالیتهای شان را صرف پروژه های مستقل زنان و همکاری با آنها می نمایند. فمینیست های سوسیالیست با فمینیست های رادیکال برمیکنیم سیستم ستم مرد سالاری توافق دارند. مع الوصف آنها با سازمانهایی چپ همکاری نموده و همزمان هم در سازمانهای مستقل زنان فعال هستند. فمینیست های سوسیالیست در مورد زنان در پهلویی ستم طبقاتی، اما بیشترین تاکید را بر ستم جنسیتی دارند، اغلب آنها باور دارند که مناسبات جنسیتی نسبت به مناسبات طبقاتی مقدم می باشد.

فمینیست های لیبرال منکر این هستند که فرهنگ مردسالاری ریشه در جامعه طبقاتی دارد. و نیت مردانه را حامل تمام بد بختی های زنان در جامعه می پندارند. سرمایه داری در جامعه طبقاتی با استفاده از ابزارهایی مانند مذهب، ناسیونالیسم و فرهنگ مردسالاری ستم بر زن را توجیه کرده و آن را تداوم می بخشند که در نتیجه آن مردها با کسب امتیازاتی به عنوان جنس برتر قرار گرفته اند و

طورمثال می توان آنها را به فمینیست های لیبرال، رادیکال و فمینیست های سوسیالیست و فمینیست های اسلامی و رفرم طلب دست راستی تقسیم نمود.

فمینیست های سوسیالیست، به مبارزه علیه سرمایه داری معتقد اند، فمینیست های سوسیالیست معتقد اند که ریشه کهن و بیولوژیک برتری مردانه، واقعیت قهر اعمال شده توسط مردان، در قوانین و قراردادهایی که تنظیم کننده رابطه دو جنس در فرهنگ های گوناگون هستند، عموماً در هاله ای از ابهام پیچیده شده است. اما تحلیل فمینیستی وجود برتری طلبی مردانه از طریق اعمال قهر را در این قوانین و قراردادهای بازساخته و برملاء می کند. تهدید بالقوه و دائمی تعرض مرد از یک سو خطاری است که متوجه زنا "بد" یعنی زنان شورشی و سرکش بوده و از سوی دیگر عاملی است که زنان "خوب" را به زانو زدن در برابر سلطه گری مرد می راند. پاداش زن "خوب" بودن (زن "آراسته" و "مطیع") عبارتست از معاف شدن از اعمال خشونت های گاه و بیگاه مردانه و در برخی موارد امنیت اقتصادی. در مرکز مبارزات این تیپ فمینیسم خواستگاه های زنان کارگر

ادامه در صفحه ۵



بشر حرف می زند و در کشور های مذهبی چون افغانستان و ایران دست به دامن ملاها و آخوندها و سنت و ارتجاع اسلامی می زند. این فیمینست ها زمانی به نقد سرکوب سیاسی و اجتماعی زنان می پردازند که خودشان در معرض تعرض سیستم بر موقعیت شان قرار گیرند. اما در تقابل با کمونیست ها و مارکسیست ها و طرفداران آزادی بی قید و شرط زن و مرد به شدت به تقابل پرداخته و آنرا زیاده خواهی می نامند.

این جریانات می خواهند با دولت های اسلامی زن ستیز بسازند، لذا با ملاها و رهبران مسلمان جهادی و مرتجع و ضد زن درگیر نمی شوند بلکه برای مصالحه و همراهی با ضد زن ترین چهره ها پیشقدم می شوند. اینها خواهان اصلاحات در مورد حقوق زنان در قالب قوانین اسلامی هستند. این گروه ها برای آزادی زنان مخرب و گمراه کننده هستند، اینها اسلام و قوانین اسلامی را به نفع زنان تبلیغ می کنند و حجاب و سطر پوشش را لازمه زنان برای حفظ حرمت مردان مسلمان و داشتن جامعه سالم اسلامی می دانند. آن دسته زنانی که در افغانستان بعد از روی کار آمدن دولت های

دست نشانده آمریکا، به مقام های تشریفاتی دست یافته اند از همین نوع اخیر اند. آنها در پست وزارت زنان، در هیأت های صلح با طالبان و دیگر گروه های مجاهد بر اساس سهمیه های قومی و تنظیمی جای گرفته اند. آنها به عنوان نماینده گان صلح با جنایتکارترین دسته های جهادی شرکت کرده و چنین وانمود می گردد که گویا آنها در موقف مدافعین حقوق زن در آن جلسات شرکت دارند. این دسته از زنان به دلیل نقش ویرینی شان مورد تشویق و تقدیر کشورهای غربی قرار گرفته و نیز پاداش های نقدی دریافت می دارند. نماینده گان زن که در دفاع از مقدسات دینی به ستایش قاتلان فرخنده پرداختند، از همین قماش بودند.

برای این طیف "آزادی زن" در چوکات دین اسلام با ارزش است و از خدیجه و عایشه، همسران پیامبر و فاطمه و زینب دختر و نوه او، به عنوان چهره های برجسته در تاریخ اسلام و زنان رهبر و الگو یاد کرده و به اصطلاح با یک کلام حضور زن را در جامعه اسلامی تایید و تاکید می کنند. بودن این چنین زنان مطیع و گوش به فرمان، تغییر مثبتی در وضع زنان ایجاد نمی نماید، بلکه این زنان مطیع تر و مراقب تر برای حفظ مناصب سیاسی خود هستند. از طرف دیگر این زنان ویرترین های خوبی برای مجامع حقوق بشری برای شکستن صدای اعتراض در مورد خشونت ها و تبعیضات جنسی می باشند. این زنان تیغ های دولبه ای هستند که

برای توجیه موجودیت شان در جامعه و همچنان برای اثبات موفقیت در پیاده کردن برنامه هایشان در مجامع بین المللی می خواهند بهبود شرایط زنده گی زنان و بهبود موقعیت اجتماعی آنها را به رخ بکشند. اینها نمونه هایی در جغرافیای افغانستان هستند که علی الرغم ادعای مبارزه برای آزادی زن از بیعدالتی مردسالاری با طبقه یی همکارند که عامل اصلی ستم بر زنان هستند. خصوصیت فردی زن بودن نمی تواند متضمن تحقق ادعای آنها برای رهایی از اسارت باشد.

ما سوسیالیست های کارگری معتقدیم که ستمکشی و فرودستی زن مانند مسئله کارگر در نظام سرمایه داری عموماً و در کشورهای اسلام زده خصوصاً، رابطه مستقیمی با اقتصاد و سیاست و قوانین و فرهنگ طبقات حاکم دارد. سوسیالیست های کارگری مسأله تبعیض بر اساس جنسیت را در دنیای امروز محصول نیازهای اقتصادی سرمایه داری می داند که بازتاب آنرا می توان در کلیه قلمروهای اقتصادی و سیاسی و قانونی و فرهنگی و در خانواده مشاهده کرد.

لذا برای سوسیالیست های کارگری نفی آپارتاید جنسی به نفی نظامی گره می خورد که بانی و مسبب آنست، یعنی سرمایه داری. برای سوسیالیست های کارگری نفی تبعیض و نابرابری به مبارزات طبقاتی گره می خورد، لذا سوسیالیست های کارگری برخلاف دیگر جریانات برای آزادی زنان که تلاش دارند اعتراض زنان را در چهارچوب های حکومتی، قانونی - اسلامی، ناسیونالیستی - حقوق بشری، محدود کنند، و به این ترتیب بنیان نابرابری را تداوم دهند، مسأله آزادی زن را به عنوان معیار آزادی جامعه می دانند.



آزادی زن در نگرش های متفاوت اجتماعی

آیلا مهربان

شده است، انجام دهد. ارتکاب گناه، یا شکستن هنجار های حاکم بر اجتماعی که فرد در آن زیست می نماید، رابطه مستقیم به رفتار های اخلاقی داشته و ازینروکسبی است. ارتکاب گناه بر رفتار دیگران در مقابل فرد " گناهکار" تأثیر گذاشته و از اعتبار اجتماعی او می کاهد. ازینرو می تواند نیروی بازدارنده داشته و به عنوان میکانیسمی برای کنترل انسانها در یک جامعه استفاده گردد.

دین گناه را سر پیچیدن و به اجرا نگذاشتن فرامین "خداوندی" تعریف کرده و بشر را همواره به اجرا کردن فرامین خدا و نماینده گان خدا در زمین ترغیب نموده و متخلفین مخصوصاً زمانی که تقدس دین به چالش کشیده شده و مجال تأثیر گذاری آنها بر شیوه زنده گی افراد در جامعه محدود کند، به اشد مجازات، یعنی سوزانیدن به آتش جهنم تهدید می نماید. دین انسانها را از رسانیدن آزار به هموعان شان منع می نماید.

ادامه در صفحه ۷

گیرد. تجسم مادی این کلمه در زنده گی انسانها است که نشان می دهد ماهیت آزادی از دیدگاه هر یک از کنشگران اجتماعی چه مفهومی را در بر دارد. و هر یک از آنها چه افق هایی را برای نیل به آزادی پیش پای جامعه می گذارند؟

نیرو های اسلامی، از هر گروه علی الرغم قرائت های مختلف شان از اسلام، در رابطه با آفرینش انسانها به اراده خدا دیدگاه مشترک دارند. در افسانه خلقت، همه ادیان ابراهیمی بر این باور اند که زن بر مبنای نیاز مرد و از مرد آفریده شده است. و این تأکید سیمبولیک بر جایگاه درجه دوم زن در اجتماع بر مبنای جنسیت او است. زن همچنان در این دیدگاه مسؤول گمراه کردن آدم و وسیله ای برای ارتکاب گناه توسط آدم، معرفی می شود.

مقوله گناه در ادیان ابراهیمی، تاریخی دارد به درازای موجودیت انسان قبل از " تبعید" شان به زمین. گناه یا احساس گناه زمانی ایجاد میشود که فرد کاری را خلاف ارزش ها و باور های حاکم در جامعه که به باور های آحاد آن جامعه نیز تبدیل

نگرش های متفاوت قشر های اجتماعی در جوامع مبتنی بر طبقات، در رابطه با آزادی و به خصوص آزادی زن بازتاب دهنده موقف اجتماعی متفاوت آنهاست. هر طبقه و گروه اجتماعی از آزادی می گوید، و نفی عریان آزادی حتی در سرکوبگرترین و افراطی ترین بینش ها متداول نیست.

پیروان اندیشه ها و مذاهب گوناگون، آتیست ها، سوسیالیست ها، ناسیونالیست ها، لیبرال ها، گروه های مجاهد، طالبان، فعالین جامعه مدنی، حکومت وحدت ملی و حامیان بین المللی آنها با همه تناقضاتی که با هم دارند، با شعار آزادی، کنش های متناقض شانرا توجیه نموده و با استراتژی های متفاوتی در صدد نهادینه کردن آزادی های مورد نظر و ارزش های شان هستند.

از آنجا که کلمه آزادی یک حقانیت از قبل نهفته شده در خودش نهفته دارد، می تواند توسط هر گروه اجتماعی مورد استفاده قرار



اما اگر این آزار برای تطبیق احکام دین و مجازات افراد خاطی برای پاسداری از خطوط قرمز دین باشد، برعکس ثواب شمرده می شود. هر قدر اذیت و آزار فرد خاطی وحشتناکتر باشد، درجات ثواب بلند تر می گردد. با این استدلال میشود دلیل میزان خشونت را که در زجرکشی فرخنده، سنگسار رخشانه و تراژیدی های دیگر قتل و کشتار زنان و مردان، که در آن قاتلان بدون هیچ شناخت قبلی از محکوم، می خواهند حد اکثر خشونت را به نمایش بگذارند، درک کرد.

آزادی از دیدگاه دین، رستن از وسوسه های شیطانیت، تحمیل رنج و مشقت، تمکین و شکیبایی در برابر نا ملایمات (که عمدتاً سهم محدود برای به دست آوردن وسایل معیشت عامل آن است) تضمینی برای کسب زنده گی بهتر در دنیای واهی پس از مرگ است. زنان بایست انقیاد مردان را صرفن به دلیل زن بودن و "ناقص العقل" بودنشان بپذیرند تا مورد رحمت "خدا" قرار گیرند. در ادیان انسانها به میزان از خود بیگانگی شان آزاد اند. گروه های آزادی مدنی، پیش قراولان دموکراسی، آزادی انسانها را در کل در پیاده کردن عادلانه قانون، و آزادی زنان را در داشتن امکانات شان در وارد شدن در مارکیٹ کار و حق داشتن تحصیل، حق

انتخاب پوشش، آزادی سفر و حق انتخاب شریک زنده گی محدود میکنند. آنها موجودیت و تطبیق قانون را بدون توجه به فلسفه وجودی آن عاملی برای بهروزی می دانند. عده ای از احزاب و تشکیلات های چپ نیز کشانیدن زنان را به بازار کار متضمن آزادی آنها می دانند. در این شکی نیست که وابسته گی اقتصادی زنان را بیشتر به انقیاد می کشد. تا زمانی که هدف غایی کار انباشت سرمایه بوده و کار مزدی در خدمت ایجاد ارزش اضافی باشد، هیچ افقی برای دنیای بهتر کارگران متصور نیست و زنان ازین قاعده مستثنی نیستند. زمینه ایجاد اشتغال زنان توسط بورژوازی، صرفاً برای دسترسی به نیروی ارزان کار بوده است نه برای ایجاد زمینه آزادی زن.

گماشتن زنان در بخشی از بدنه دولت، از دید چنین گروه هایی در حکم ارتقای منزلت زن و قدمی به جلو برای رستن آنها از قید و بند های اجتماعی است. این گزینش ها بی شباهت به جاگزین کردن مهره در بازی شطرنج نیست. مثلاً شما مهره وزیر را گم کرده اید. هر مهره دیگر را بدون در نظر داشت ماهیت آن می توانید به جای مهره گمشده "وزیر" بگذارید؛ بدون آنکه در ماهیت بازی تغییری ایجاد گردد. گماشتن نماینده گان زن در هیأت مذاکره کننده گان با نماینده گان گلبدین و گروه های دیگر اسلامی که به تأیید دول غربی برای قدر دانی از تلاش های آنها برای صلح، مدال و تقدیر نامه به آنها اعطا گردید، نمی تواند هیچ گرهی از مشکل



زنان در جامعه بگشاید. چون نقشی که فرد ایفا میکند، هیچ ربطی به ویژه گی های فردی او ندارد. بلکه قواعد ساختاری اداره ای که او در خدمت آن است، تعیین کننده نقش و محصول آن میباشد.

این گروه ها ماهیت دولت را به عنوان ابزاری تسلط طبقاتی نا دیده می انگارند. آنان دولت ها را فرا طبقاتی و در خدمت همه افراد جامعه می انگارند و انتظار دارند که به پاس خدمات دولت در تأمین امنیت و تنظیم امور، شهروندان باید از قسمتی از حقوق شان در برابر دولت بگذرند. مالیه بدهند، سربازی بروند و در صورت سرپیچی از قوانین و فرامین دولت، مجازات شوند. فیمینیست ها موجودیت قوانین ضد زن و مردسالارانه را که انعکاسی از شرایط مادی زنده گی در جوامع طبقاتی است، محصول مرد ها می دانند و به ساده گی آنچه را که محصول پایه های مادی تفکرات حاکم در جامعه است صرفاً به نقش جنسیت تقلیل می دهند. آنها زنان را قربانیان ستم مردان می دانند. در حالی که ملیون ها مرد خود قربانی جوامع طبقاتی بی هستند که در مدیریت آن زنان نیز سهیم اند.

در کشور های سرمایه داری مانند انگلستان، جرمنی، ناروی ... که زنان بلند ترین مقام های اداری و قدرت سیاسی را دارند، زنده گی زنان تفاوتی با کشور های دیگر سرمایه داری که مردان در رأس امور هستند ندارد. همین زنان مانند مردان هم طبقه شان هر لحظه در پی محدود کردن مزایای اجتماعی بی هستند که زنان در طول سالیان دراز برای به دست آوردن شان بی امان مبارزه کرده اند. در همین کشور ها حقوق زنان کمتر از حقوق مردانی است که شغل های مشابه به هم دارند. حقوق بخش هایی از بازار کار که به صورت سنتی بیشتر زنان در آن اشتغال دارند در سطح نازل تر قرار دارد.

خط قرمزهای دینی برای زنان در جوامع طبقاتی / مذهبی

ر. پیکار جو

بخش نخست

کماکان ادامه داشته و نیمی از پیکره اجتماع بشری را می آزارد.

با یک نگاه اجمالی به نظامها و مراحل تاریخی گذشته در خواهیم یافت که در هریک از این نظامها وضعیت زنان با روابط و مناسبات تولیدی ویژه همان نظام در مطابقت و همخوانی قرار داشته است. به گونه مثال، در دوران کمون اولیه که به گواهی آثار باستانی به جا مانده از آن دوران، ده ها هزار سال را در بر گرفته است، زنان چیزی از برده گی جنسیتی، بی حقوقی و یا ستم نمیدانسته اند. در این زمینه فریدریک انگلس با تکیه بر ملاحظات و چشم دیدهای « آرتور رایت » مبلغ مذهبی که سالهای درازی را در میان قبائل سرخ پوست ایرو کویی آمریکا سپری کرده است، در فصل دوم کتاب شهر خویشت « منشأ خانواده مالکیت خصوصی و دولت » می نویسد: « ... اینکه زن در آغاز جامعه برده مرد بود، یکی از مزخرفترین تصوراتی است

ادامه در صفحه ۹

و قابل ترحم اند که با مغزهایی کوچکتر و اندامهایی ناتوانتر از مردان خلق شده اند تا برای همیشه در خدمت مردان قرار داشته باشند، حال اینکه به گواهی تاریخ تکامل بشر در روی زمین، منشأ اصلی و واقعی سیادت و مدیریت زنان و نیز بی حقوقی، نابرابری و فرودستی آنان در ویژه گی های بیولوژیکی شان نه بلکه در چگونه گی کارها، وظائف و مکلفیت هایی است که جامعه در چارچوب مناسبات اجتماعی خویش به ایشان محول می نماید.

هرگاه به مشاهده ظواهر و لایه های سطحی و برونی پدیده ها بسنده نکرده اندکی ژرفتر بنگریم خواهیم دید، که شرائط، گونه ها و هنجارهای تولیدی بوده است که در طول تاریخ زنان را نخست در جایگاه اداره کننده گان امور جامعه قرار داده و سپس تحت انقیاد خویش در آورده و تدریجا در وضعیتی قرار داده است که نتیجه اش همین بی حقوقی و فرودستی و وابسته گی و منت پذیری و ناتوانی بی است که از چند هزار سال بدینسو شکل گرفته و

در لابه لای سطور زیرین پیرامون علل و انگیزه هایی که باعث ایجاد و برقراری مقررات و خط قرمزهای دینی و شریعتی در جوامع طبقاتی / مذهبی برای زنان گردیده و بار آورنده فرودستی و بی حقوقی آنان در طول تاریخ شده است به گونه یی بسیار فشرده به تحقیق و جست و جو پرداخته راههای برون رفت از این آفت اجتماعی را که چون زخمی ناسور دارد نیمی از بشریت را می آزارد مورد بررسی قرار می دهیم. و از آنجا که دایره این بحث بسیار وسیع و گسترده است تلاش به خرج خواهیم داد تا از پرداختن به جزئیات پرهیز نماییم.

در این زمینه پیش از همه باید گفت که موقعیت اقتصادی زنان و جایگاه آنان در منظومه مناسبات تولید و توزیع فرآورده ها و نعمات مادی جوامع بشری نقش اساسی و تعیین کننده یی در زبردستی و عدل گستری و همچنان در فرودستی و ستمکشی آنان در طول تاریخ داشته است. این نگرش و تبیین در گام نخست در تقابل و تضاد با نگرش عامه پسند و سهل اندیشانه یی قرار دارد که بسیاری از ایدئولوگها و پروفیسورها و اکادیمیسنهایی مداح نظام سرمایه داری نیز آنرا تنوریزه نموده و در لفافه هایی به ظاهر دانشمندانه به خورد مردم می دهند و بر مبنای آن چنان پنداشته میشود که گویا منشأ بی حقوقی زن در جنسیت او نهفته بوده و غیر قابل تغییر و ازلی و ابدی می باشد. لذا گفته میشود که زنان موجوداتی ظریف و لطیف و ناتوان و ناآگاه



کل عمر انسان در روی زمین برهه بس کوتاهی بیش به حساب نمی آید. لذا با قاطعیت تمام می توان گفت که انسانها و به ویژه زنان نود و نه در صد از تاریخ تا کنونی خویش را در عدالت و برابری که ره آورد کمونیسم اولیه و نظام زن سالاری بوده است می زیسته اند و تنها یک در صد آنها که همین کمتر از ده هزار سال اخیر باشد، در چنبره اسارت و برده گی مرد به سر برده اند. مگر باید خاطر نشان ساخت که فرآیند حرکت بشر از آغازین روزهای زنده گانی انسانی اش و گذار از مرحله بربریت به مرحله تمدن و پشت سر گذاشتن فازهای مختلف مدنیت تا رسیدن به فاز امروزی و کنونی آن و گام نهادن به مراحل نوین آینده تا رسیدن به مرحله نهایی که همان آزادی کامل و اختیار مطلق و برابری کامل زن و مرد باشد، همانند سائر روندها و فرآیندهای اجتماعی همواره متناقض، دو پهلو و فریننده بوده و عناصری را در خود می پرورد که می توان آنها را به گونه زیرین برشمرد:

۱ - الزامی و ناگزیر بودن پرداختن به آن و گام نهادن در مسیر آن و پیمودن این راه تا رسیدن به سرمنزل مقصود.

۲ - تلاش و تقلائی مذبحانه و در بسا موارد ددمشانه زورمندان و صاحبان قدرت و مالکان

ادامه در صفحه ۱۰

زن و مرد و تحمیل بی حقوقی بالای زنان و مبدل شدن آنان به برده های جنسی مردان سپرده است که تا همین اکنون ادامه دارد.

نکته در خور توجه اینکه بشر با این جهش و خیزش از مرحله توحش و بربریت به مرحله تمدن پا نهاده است که به حق میتوان آنها بزرگترین انقلابی پنداشت که تاکنون در زنده گانی نسل بشر رخ داده است. شاید برخی از خواننده گان عزیزمان با خود بگویند: به به، چه انقلاب سعادت آفرینی!... اما تا دیر نشده باید خاطر نشان ساخت که این انقلاب در پهلو ناگزیری وقوعش برای اکثریت عظیمی از انسانها و به ویژه زنان و کودکان سعادت بار نه بلکه تعاست بار و بد روزی آفرین ترین روی دادی نیز بوده است که تا آن زمان از سر گذرانده بوده اند. بسیاری از دانشمندان و پژوهشگران را عقیده بر آن است که این انقلاب و جهش بزرگ در حدود شش و یا هفت هزار سال پیش از امروز رخ داده است، ولی ما با تساهل فرض را بر آن می گیریم که این مرز در حدود ده هزار سال قبل درهم شکسته است و بشریت آنها " پیروزمندانه " در نور دیده و به قلمرو مدنیت پا نهاده است. حال با در نظر داشت اینکه بر وفق داده های دانش باستان شناسی، بشر از حدود یک میلیون سال بدینسو توانایی ایستادن روی دو پا را کسب و به مثابه انسان در روی زمین عرض اندام نموده است، این ده هزار سالی که مرحله انسانیت متمدن و مرد سالار را تشکیل می دهد در مقایسه با

که از عهد روشنگری قرن هجدهم به ما رسیده است. زنان در میان تمام وحشی ها و تمام بربرها - در مرحله پایینی و میانی و حتی قسما در مرحله بالایی - نه تنها موقعیت مستقل بلکه موقعیتی بسیار محترم داشتند. پس میتوان حکم نمود که انسانهای اولیه هرچند از نظر رفاه و تنعم نسبت به انسانهای کنونی در یک سطح بسیار نازل و پایین قرارداشتند مگر از نگاه روابط و مناسبات اجتماعی و جنسیتی به مراتب آزادتر، دمکرات تر و متساوی الحقوق تر از ما بوده اند. این وضعیت دهها هزار سال دوام داشته است تا آنکه با تکامل تدریجی بشر که ایجاد و گسترش مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و جاگزینی نظام پدر سالاری به جای مادر تباری و زن سالاری و پیدایش و گسترش ادیان مردسالار و خدایان و نیمه خدایان زمینی و آسمانی مردانه به مثابه مدافعان فرهنگی و اخلاقی نظام برده داری و مقدس جلوه دهنده گان مالکیت خصوصی با وعده های ابلهانه سرخرمنی مبنی بر دادرسی مظلومان در ناکجا آبادی به نام محکمه عدل خداوندی در زنده گانی پس از مرگ را به همراه خویش داشته است، وضعیت یاد شده نیز تدریجا دستخوش تغییر و دگرگونی شده و جایش را به نابرابری میان انسانها و استثمار انسان از انسان و موازی به آن نابرابری میان

حقیقت آشکار تاریخی بیانگر این است که اگر گشایش هایی هم به نفع حرکت زنان و تثبیت جایگاه نسبی آنان

در جهان کنونی به مشاهده می رسد، مولود و محصول مبارزات سرسختانه زنان آزادی خواه و به خصوص زنان

طبقه کارگر در جهان بوده است. زنان مبارز طبقه کارگر ۱۶۰ سال قبل از امروز جدال و مبارزه شان برای رفع

تبعیض را از کارخانه های سرمایه داری در آمریکا آغاز نمودند و الی افغانستان کنونی زیر حاکمیت رژیم

پوشالی مورد حمایت سرمایه داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا در مسیر رهایی خود همراه با جنبش

وسیع سوسیالیستی و آزادی خواهانه جهانی به پیش می روند.

وسائل تولید و حامیان مقدس آنان (مبلغین و بیضه داران دین و مذهب) در جهت جلوگیری از پیشرفت این روند و بهره گیری هر چه بیشتر از نیروی کار و تداوم برده گی مزدی و از خود بیگانه گی انسانها و ازلی و ابدی جلوه دادن وضعیت موجود...

۳ - مبارزه و جانفشانی آزادیخواهان و برابری طلبان جهان اعم از زن و مرد به خاطر تأمین منافع و مطالبات آنی، تاکتیکی و دموکراتیک تمام اقشار و لایه های محروم و ستمکش جامعه و به ویژه زنان به مثابه ستم کشان مضاعف و تحقق بخشیدن به آرمانهای والای انسان و انسانیت و تسریع روند رسیدن به قلمرو آزادی و برابری کامل و تخفیف دردهای زایمان نظم نوین که به جز سوسیالیسم کارگری چیز دیگری بوده نمی تواند.

از دیدگاه دانش جامعه شناسی در کشورهای پیرامونی سرمایه داری، افراد و سیاستمداران به طور معمول از مسیر قدرت به ثروت می-رسند. چنانکه در افغانستان نمونهی بارز این مدعا همین دولتمردان چپاولگر بوده می توانند که تا یکی دو دهه پیش آهی به درگاهی نداشتند و امروز شکر خدا را به جا می آورند که برایشان ملیونها دالر و دهها عمارت بلند منزل و ویلاهای مرفش در دبی و هندوستان و ترکیه و تاجکستان و اروپا و امریکا عنایت فرموده است. و اما در کشورهای پیشرفته سرمایه داری برعکس افراد و سیاستمداران از موضع ثروت به قدرت می رسند که مصارف و هزینه های نجومی پیکارهای انتخاباتی ایالات متحده امریکا و فرانسه و ایتالیا و آلمان وغیره شاهد این مدعاست.

صرف نظر از اینکه طبقه بورژوازی از چه مسیری به ثروت و قدرت و سلطه طبقاتی (دولت) دست می یابد، واقعیت این است که مالک و اختیار دار وسایل تولید بوده و از همین طریق دو عنصر اصلی قدرت و ثروت را نیز هم زمان تحت کنترل خود دارد. و ناگفته پیداست که در همه کشورهای سرمایه داری اصلی و پیرامونی اکثریت وسائل تولید و بیشترین ثروت جهان در اختیار مردان قرار دارد؛ لذا می توان گفت که شیوه تولید سرمایه داری، در بسیاری از جوانب خویش متکی به روابط اجتماعی مردسالارانه است، و کوتاه سخن اینکه سرمایه داری بیشتر متکی بر جنس مرد است و اکثریت زنان در آن نقش مؤثر و تعیین کننده یی همسان با مردان ندارند.

در نظام سرمایه داری که بر پاشنه ما لکیت خصوصی بر وسائل تولید و کار مزدی و تعمیم از خود بیگانه گی انسان در قالب دین و مذهب می چرخد، زنان شاغل و خانه دار، هرچند عملاً عهده دار دو شغل هستند، اما فقط به خاطر یک شغل - کار در بیرون خانه - مزد دریافت می نمایند و کارهای درون خانه را مفت و مجانی انجام می دهند. دختران جوان و زنان طلاق شده و مجرد سرنوشتی بدتر از زنان شوهردار در انتظارشان است، آنان نه تنها به ندرت می توانند کار و وظیفه یی برای خود پیدا نمایند بلکه در بسا موارد کرنش و تمکین در برابر خواستهای جنسی و شهوانی کارفرما به مثابه پیش شرط توظیف آنان مطرح می شود و در طول دوران اجرای وظیفه نیز مورد انواع و اقسام آزار و اذیت و سلب حقوق و امتیازات قرار می گیرند.

همچنان زنان و دخترانی که از نزد شوهران و پدران و برادران خود در نتیجه زورگویی ها و خط و نشانهای دین مدارانه و سنت گرایانه آنان فرار نموده به مقامات به اصطلاح امنیتی و خانه های به اصطلاح امن پناه می برند، طعمه جنسی ملائم و سهل الهضم و آماده ایرضای امیال و خواهشات شهوانی مقامات

امنیتی بوده و با فرار خویش به اصطلاح از زیر چکک به زیر ناودان پناه میبرند!.. در این رابطه قابل یاد آوریست که پیامبر اسلام محمد بن عبدالله هزار و چهار صد سال پیش از امروز با تکیه بر مناسبات و عنعنات مرد سالارانه و قبائلی حاکم بر جزیره العرب بر علاوه اهانتهای و تحقیر های متنوعی که تحت نام آیات قرآن بر زنان روا داشته است، در لابه لای آنچه که به نام "احادیث نبوی" شهرت یافته است نیز مردانی را که همسران شان بدون اجازه آنان از خانه بیرون می روند دیوث و بی غیرت خوانده و گفته است این گونه مردان از رفتن به بهشت محروم اند و اکنون با وجود سپری شدن صدها سال از آن زمان تا کنون و رونما شدن دگرگونی های بنیادی در پیوندها و مراودات اجتماعی و اقتصادی میان انسانها هنوز هم بسیاری ازفتوا دهنده گان و مبلغین اسلامی مانند محمد ایاز نیازی ملا امام مسجد وزیر اکبرخان کابل، عبدالظاهر داعی استاد دانشکده شرعیات دانشگاه کابل، مولوی ابو عبید الله متوکل، مولانا عبدالسلام عابد، استاد محمد صالح پردل، سیمین عمر، سید خبیب سادات و سائر پیروان راستین محمد و علم برداران اسلام ناب محمدی بی شرمانه و با وقاحت تمام کسانی را که دختران و یا زنان خود را اجازه می دهند تا در اماکن و دوائر مختلط با مردان کار کنند «دیوث» خطاب می نمایند.

در کشورهای مدرن سرمایه داری نیز با اینکه مبارزات فداکارانه و قیامهای حق طلبانه زنان دست آوردها و ره آورد های درخشانی داشته است؛ هنوز هم در بسیاری از موارد زنان از حقوق و امتیازات برابر با مردان بهره مند نبوده و مورد حق تلفی اقتصادی و خشونت و آزار و اذیت فزینگی و روانی قرار می گیرند. ادامه دارد

نقش تبارگرایی در عروج مهره های سوخته

آتیلا مهربان

برای درک این مسأله لازم نیست که مصالحه با گلبدین به هیچ وجهی نمی تواند حتی به مفهوم پایان جنگ در افغانستان باشد. همین حالا نیرو های مسلح تحت "فرمان" گلبدین عملاً زیر پرچم طالبان می رزمند و مانند بسیاری از نیرو های درگیر جنگ، تعلق آنها به این یا آن جانب نیرو های درگیر نه از سر اندیشه و انت‌خاب آگاهانه آنها، که از سر ناچاری اقتصادی است. و هیچ تضمینی وجود ندارد که آنها با پیوستن گلبدین به ارگ، دست از جنگ بردارند.

برای عده زیادی نقش دولت غنی در این تراژیدی روشن است. آنها می دانند که تبارگرایی نتیجه منطقی ناسیونالیسم بوده و هیچ ربطی به تعهد برای زنده گی و افق بهتر برای افراد قبیله ای که مهر دفاع از منافع آنها را به سینه میزنند ندارد. در جریان همین چند ماه اخیر نمونه های زیادی از مظاهر تبار گرایی را تحت شعارهای میان تهی آزادی ملیت های زیر ستم، در افغانستان تجربه کرده ایم. جناح های مختلف حزب وحدت با شعار آزادی و محو ناسیونالیسم، در برابر هم قرار گرفتند تا بر نفوذ خود شان افزوده و رقبای شانرا که آنها هم از تبار خود شان هستند، به حاشیه بکشند. محقق با بی آزر می تمام همان انسانهایی را که ادعا دارد به خاطر کسب امکان زنده گی بهتر برای آنها به آخور قدرت دولت وحدت ملی سر فرو برده است، انسانهای بی همه چیز که در آسمان ستاره ندارند و در زمین (جل - فرش زیر پا)، خوانند. رشید دوستم که خود یکی از جنایتکاران معامله گر است، برای از میان برداشتن احمد ایشچی که یکی از

گلبدین نه تنها مصونیت قضایی داده است بلکه متعهد شده است که با اتخاذ تدابیر لازم، زمینه بر گشت "آبرومندان" او را به افغانستان مهیا می سازد.

علاوه بر این تمام زندانیان مربوط به حزب اسلامی از زندان ها آزاد شده و کمیته ی مشغول تدارک برای ادغام افراد مسلح باند حزب اسلامی در صفوف نیرو های مسلح دولت می باشد. به نیرو های بیرون مرزی حزب اسلامی که در کمپ های تدارکاتی پاکستان و ایران مقیم اند و گفته میشود که تعداد آنها به بیست هزار خانوار می رسد، هم بر اساس توافق دولت غنی، مسکن و زمین داده شده و معلولان جنگی و کشته شده های حزب اسلامی در قطار معلولان و کشته شده هایی قرار می گیرند که در جبهه مقابل آنان یعنی در دفاع از دولت کشته و معلول گشته اند. و به این دلیل از امتیازات مادی نیز برخوردار می گردند. این ها همه در حالی است که قربانیان جنایات این حزب، بازمانده گان کسانی که در اثر راکت پراگنی گلبدین در شهر کابل زنده گی شان به غارت برده شده و هزاران معلول جنگهای داخلی که هیچگونه تعلق به جناح های متخاصم آن جنگ ها نداشتند، بدون هیچگونه امکان دسترسی به ابتدایی ترین وسایل معیشت و در فقر مطلق برای زنده گی جان می کنند. پایه اصلی این داد و ستد را نیاز های مبرم غنی و گلبدین به همدیگر تشکیل می دهد و بیانگر رابطه میان نیاز های متقابل آنها به همدیگر و تأمین منافع متقابل آنها میباشد.

ظاهر این توافق دستیابی به صلح برای مردم افغانستان عنوان شده است. اگر فرض گردد که صرفاً پایان جنگ به مفهوم صلح باشد، تیز بینی فوق العاده ای

تصمیم شورای امنیت سازمان ملل برای حذف نام گلبدین از لیست سیاه سازمان ملل که شامل حذف ممنوعیت سفر، آزاد شدن دارایی ها و برداشتن تحریم تسلیحاتی رهبر باند جنایتکار حزب اسلامی می گردد، واکنش های زیادی را در افغانستان ایجاد نموده است. انزجار مردم از ایجاد زمینه یی که چهره جنایتکار و منفوری چون گلبدین را که حتی قبل از کودتای هفت ثور در همراهی با احمد شاه مسعود در خدمت استخبارات پاکستان قرار داشته و با طراحی آ.آ.اس.آی پاکستان قیام مسلحانه اخوانی ها را در پنجشیر علیه دولت سردار داود پیاده کردند، از حاشیه به متن می کشد، قابل درک است. جنایات وحشتناک احزاب جهادی در جریان جنگهای ۱۹۹۲ - ۱۹۹۶ در شهر کابل، که حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، جنبش ملی و حزب وحدت به رهبری مزاری در آن نقش عمده داشته و کابل را غارت کرده و به حمام خون تبدیل کرده بودند، تا اکنون به ویژه از ذهن و خاطره کابلی ها زدوده نشده است. در زمان نه چندان دور تجمعات اعتراضی مردم در شهر کابل بر علیه دولت وحدت ملی در عدم توانایی دولت در حفاظت جان مسافران هزاره که به دست گروه های جهادی سر بریده شده بودند، گلبدین دیوانه وار به تهدید مخصوصاً هزاره ها پرداخته و به آنها اخطار داد که به زودی برای آنها جای امنی در افغانستان، پیدا نخواهد شد. با وصف این همه جنایات، اشرف غنی در رأس دولت وحدت ملی به

هم رکابانش در حزب دموکراتیک خلق بود، تا سر حد تجاوز جنسی به او پیش رفت، تا با معیارهای مرد سالارانه و اخلاقی تجاوز به او، ایشچی را از سر راهش بردارد. عطا محمد نور که در دفاع از داکتر عبدالله برای غنی، خط نارنجی و قرمز میکشید، با کسب مجدد پست ولایت مزار، به سادگی به تعهدش به عبدالله، پشت پا زد. این رقابت‌ها ناشی از اختلافات ایدیولوژیک نیست. آنها برای تأمین پایگاه اجتماعی شان، و برای انحصار قدرت و دست باز داشتن در غارت مردم و کسب بیشتر ثروت، رقیب شانرا از صحنه بیرون می نمایند.

نگاه گذرایی به تاریخ افغانستان از زمانی که این محدوده جغرافیایی افغانستان نامیده شده است نشان می دهد که میان قبیله درانی و غلجایی همواره بر سر تصرف قدرت رقابت و خصومت بوده است. اگر نسبت اشرف غنی به قبیله احمد زی که شاخه‌یی از غلجایی هاست نبود، این توافق نمی توانست به این راحتی حاصل گردد. این مصالحه منافع سیاسی مشترکی را هم برای اشرف غنی و هم برای گلبدین در قبال دارد. اشرف غنی می تواند در رقابت با طالبان که از قبیله درانی هستند برای رهبری پشتون‌ها پایه اجتماعی بهتری کسب کند. و گلبدین که در تمام طول عمر سیاسی اش برای حفظ موقعیت و قدرتش در زد و بند بوده است، می تواند از انزوای سیاسی بیرون شده و به آخور قدرت شریک گردد.

البته استثنائاتی هم در این قاعده کلی وجود دارد که بیشتر متأثر از منافع آنی بازیگران می گردد که نمونه اش موجودیت پشتون‌های غیر درانی در شمال اند که از طالبان حمایت می کنند نه از غنی. یکی از دلایل این امر می

تواند در اقلیت بودن آن پشتون‌ها در برابر باشندگان بومی آن مناطق باشد که هویت پشتون بودن، بیشتر از تعلق تباری می تواند، منافع آنها را حفظ نماید.

البته قبل از گلبدین افراد و شاخه‌هایی از حزب اسلامی قبلاً در دولت اشرف غنی به قدرت خزیده بودند. داماد گلبدین حکمتیار در پست مشاور اشرف غنی و مشاور شورای عالی صلح کار می نماید. محمد خان معاون حزب اسلامی به رهبری عبدالهادی ارغندیوال همزمان معاون اول عبدالله عبدالله نیز می باشد و شخص هادی ارغندیوال وزیر پیشین اقتصاد، حزب اسلامی را قبلاً در دولت به عنوان یک حزب سیاسی ثبت نموده و جواز رسمی برای ادامه جنایات شان اخذ نموده اند. دولت اشرف غنی همانند هر دولت دیگر، تلاش دارد منافع خود و دولتش را منافع مردم جلوه دهد.

ولی واقعیت آنست که دولت نمی تواند چیزی فراتر از یک دستگاه فرمانروایی طبقاتی و دستگاه ستمگری یک طبقه بر طبقه دیگر باشد. نقش قانون صرفاً توجیه ستمگری دولت بوده و سبب کاهش تصادم میان طبقات می گردد. کاهش تصادم میان طبقات به هیچوجه نمی تواند آشتی طبقات را در قبال داشته و به برابری میان طبقات بیانجامد.

عده دیگری که به دموکراسی بورژوازی تعلق خاطری داشتند و سازمان ملل برای شان نمادی از این دموکراسی است، از عملکرد شورای امنیت سازمان ملل در حذف نام گلبدین از لست سیاه، جا خوردند. همانگونه که هیچ سازمان و دستگاهی در یک جامعه طبقاتی نمی تواند مهر طبقاتی نخورده باشد، سازمان ملل و تمام ادارات مربوط به آن هم نمی توانند فرا طبقاتی باشد.

سازمان ملل مرکز هم‌آهنگی دستگاه‌های فرمانروایی کشور های سرمایه داری است. امنیت از نظر شورای امنیت سازمان ملل، آشتی میان نماینده

گان طبقات حاکمه است. از دید آنها کاهش شدت تصادم میان نماینده گان سرمایه داری آشتی است. کشوهایمانند ناروی که گل سر سبد دموکراسی بوده و در دفاع از "عدالت" و حقوق بشر همواره گلو پاره کرده اند، با دایر کردن کورس های دموکراسی و حقوق بشر برای رهبران طالبان در کشور ناروی با هزینه کردن مالیه کسانیکه قربانی جنایات طالبان اند، عملاً در پی منافع خود شان، با تقاضای رسمی از دولت افغانستان وسیله شده اند که طالب جنایتکاری مانند سعید محمد اکبر آغا از زندان رها گردد.

بروز مواردی ازینگونه همکاری ها میان دولت وحدت ملی و حامیان بین المللی آن پدیده تازه یی نیست. اولین خشت بنای دولت افغانستان پس از سقوط امارت اسلامی طالبان، بر ناسیونالیسم و مذهب بنا نهاده شده است. و کماکان همان استراتژیی که نه فقط در افغانستان بلکه در کشور های عراق، لیبی سوریه و آفریقا نیز کار برد داشته و حاکمیت سرمایه داری را در کسب سود بیشتر، و با قیمت ریختن خون صد ها هزار انسان، آواره گی، فقر و بی امنیتی، تداوم می بخشد. بر این اساس حذف نام گلبدین حکمتیار علی الرغم آنکه دستش به خون هزاران انسان بی گناه آلوده است، از لیست سیاه شورای امنیت، هیچ تعجبی ندارد. زیرا ناسیونالیسم، در خدمت نظام موجود اقتصادی، یکی از ابزار مؤثر دم دست سرمایه داری برای سر کوب مردم و ایجاد تفرقه، مخصوصاً میان کارگران است.

در اینجا فقط منطق سود جویی به قیمت زنده گی و رنج ملیون ها انسان است که میتواند بر گشت گلبدین، این مهره سوخته را در متن قدرت در چوکات دولت وحدت ملی توجیه کند.

پیام نوروزی سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان بهاران خجسته باد!

سرمایه داری جدا ندانسته، پافشاری بر آن را کلید رهایی از زنده گی محنتزا و وحشتناک امروزی می دانیم؛ بنابراین از تمام نیروهای انسان دوست و آزادی خواه، مجدانه تقاضا می نمایم تا در یک صف واحد و مشترک برای آزادی و آرمان های انسانی متحد شوند.

ویرانگر و سال گسترش یاس و ناامیدی بود، در این سال مردم افغانستان در کنار مردم جهان شاهد عمیقتر شدن فاصله فقر و غنا، گسترش بیش از پیش افراطیت مذهبی و قومگرایی و شیوع جنگ های کثیف به رهبری سرمایه داری محلی و جهانی بودند.

ما مبارزه برای امنیت، رفاه، آزادی و برابری را از مبارزه علیه سرمایه و نظام

طبیعت با سفره گلگون و پدرام بهار زنده گی نو، پویایی و وارسته گی را بشارت می دهد.

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان، همپا و همراه با شما مردم شریف و آزادی خواه، مقدم بهار را گرامی می دارد و نوروز را به شما تبریک می گوید. اما سال ۱۳۹۵ خورشیدی، برای مردم افغانستان سال فقر و بینوایی، سال جنگ های



سوسیالیسم کارگری و مذهب

ر. پیکار جو

بخش پنجم

به دقت مراعات نموده است.

در مبارزه علیه عقائد خرافاتی و دین باوری در مجموع و علیه اسلام و اسلام سیاسی به گونه بی ویژه ما نباید هیچ سنگری را رها کرده و نادیده بگیریم. به این معنا که ما باید در تمام عرصه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی علیه خرافات و جزم اندیشی های مذهبی قد علم کنیم و با نوشتن مقالات، داستانها، رمانها، نمایشنامه ها، طرحهای ادبی و سرودن اشعار و چکامه ها و تصنیف آهنگها و ترسیم تابلوهای نقاشی این باورها را به چالش کشیده و جنایات نا بخشودنی اسلامیتها را افشاء و با شدیدترین و صریحترین الفاظ تقبیح و نکوهش نماییم، زیرا آنان به حدی حيله گر و مکار هستند که کوچکترین گزینش و گذشت در برابرشان سبب می شود تا آنان بر ما غلبه حاصل نموده رسماً و علناً و در مطابقت با شریعت به گفته خودشان "عزای محمدی" ما را در ازای کوچکترین سرپیچی از "فرموده های شان" به دار بیاویزند و یا گردن زنند.

محورها و سنگر هایی که ما باید با اسلام و اسلامیسیم پردازیم و آنرا مورد نقد قرار بدهیم به نظر من عبارتند از:

۱- اسلام به مثابه ابزار ایدئولوژیک طبقات بالایی و استثمارگر.

چنانکه قبلاً نیز یاد آور شدیم در نظامهای طبقاتی مبتنی بر استثمار انسان از انسان طبقات

مذهبی همانند هویت ناسیونالیستی بر هویت طبقاتی و ستم طبقاتی سایه افکنده و بدین طریق طبقات محکوم و محروم اجتماعی را به اطاعت و پیروی از طبقات حاکم فرا میخواند. "همچنان در همین برنامه تحت عنوان "وظائف و مطالبات دموکراتیک" موضع گیری خویش در قبال مذهب را این گونه اعلام می دارد: "مبارزه بمنظور تامین آزادی بدون قید و شرط عقیده و بیان، یکی از وظایف و عرصه های مبارزه دموکراتیک سوسیالیستها در شرایط کنونی است. رژیم افغانستان یک رژیم اسلامی است، که در آن، بر مبنای قوانین جاری از جمله قانون اساسی، داشتن عقاید و باورهای مخالف ارزشهای حاکم اسلامی، ممنوع است. و این قبل از همه ممنوعیت افکار و نظریات سوسیالیستی و مترقی را شامل می شود. محدود نمودن آزادی عقیده و بیان در چهارچوب قوانین اسلامی در حقیقت سلب آزادی عقیده و بیان و دادن آزادی فقط به جناحهایی از خود رژیم اسلامی حاکم است. سازمان سوسیالیستهای کارگری مصممانه در جهت تامین آزادی بدون قید و شرط عقیده و بیان مبارزه نموده و این خواست را در گرو تحقق مطالبه جدایی کامل دین از دولت میداند. سازمان سوسیالیستهای کارگری خواهان آزادی بیان، عقاید دینی و بی دینی هر دو است."

لذا این سازمان با در نظر داشت آنچه که در برنامه مصوب خویش گنجانیده است از بدو تأسیس خویش تا اکنون همواره اصولیت مارکسیستی و سوسیالیسم کارگری را در نشرات، اعلامیه ها و تبلیغات خویش در نظر داشته و آنرا

موضع گیری و برخورد سازمان

سوسیالیستهای کارگری افغانستان در برابر مذهب

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان تبیین و برداشت خویش از دین و مذهب را در برنامه مصوب کنفرانس سالانه سال ۲۰۰۹ خویش تحت عنوان "ابزارهای مادی و فکری حاکمیت سرمایه داری" اینگونه بیان داشته است:

"سرمایه داری مانند تمامی نظامهای طبقاتی گذشته در کنار ابزار مادی در جهت کنترل و اداره جامعه به ابزار معنوی در قبولاندن وضعیت موجود به طبقات محکوم احتیاج داشته و فعالانه از آن بهره جسته است. دین و مذهب یکی از آن ابزارهای فکری در جهت به انقیاد کشیدن طبقات محکوم است که از ادوار قدیم به سرمایه داری به میراث رسیده است. بجز در مراحل اولیه مبارزه بورژواها، در دورانی که مبارزه با فیودالیسم بدون درافتادن با روبنای فکری و ایدئولوژیک آن یعنی دین ناممکن بود، این طبقه فعالانه از دین در جهت حفظ و تثبیت حاکمیت خود در کنار ابزارهای معنوی دیگر سود برده است. پیام و فلسفه کلی تمام ادیان، تمکین به نابرابریهای اجتماعی و جستجوی رستگاری فردی از طریق احکام و رهنمودهای اخلاقی است. احکام و رهنمودهای اخلاقی که مربوط به دوره های دور گذشته بوده و آشکارا در مقایسه با اخلاقیات عصر خود، ارتجاعی و واپسگراست. هویت دینی و

حاکم همواره از دین به مثابه ابزار و وسیله بی در جهت اعمال و تحکیم حاکمیت خویش بر توده های مردم کار می گیرند. این ویژه گی در نظامهای برده داری و فئودالی به شکل قابل ملاحظه بی قابل رویت بود و آنگاه که در نتیجه رشد وسائل و مناسبات تولیدی طبقه نو خاسته بورژوازی پا به عرصه وجود گذاشت و درفش مبارزه علیه نظام فئودالیزم را برافراشت ناگزیر بود تا علیه دین و مذهب نیز رزمیده و آنرا به چالش و نقد بکشد مگر آنگاه که فئودالیسم را مقهور و منکوب خویش نموده و خود زمام امور را به دست گرفت دوباره به مذهب و کلیسا رو آورده و آن را مورد تفقد و نوازش قرار داد ، چنانکه امروز به گونه بی آشکار دیده می شود که سردمداران این نظام برای توجیه و ضعیف نابه سامان کنونی و بسط و گسترش هر چه بیشتر سلطه اقتصادی و سیاسی خویش از دین و مذهب بی شرمانه استفاده می نمایند و در این راستا از پشتیبانی و تمویل آشکار و پنهان وحشی ترین نیروهایی چون طالبان و داعشیان روگردان نیستند، لذا این امر ایجاب می نماید تا سوسیالیستهای کارگری مبارزه علیه نیروهای سازمان یافته اسلامی و تبلیغ و روشننگری علیه آموزه ها ، مبادی و ایده های خرافاتی بی که این سازمانها روی آن بنا یافته اند را از مبارزه طبقاتی بی که هدفش برچیدن بساط نظام سرمایه داری و کارمزدی و مالکیت خصوصی می باشد جدا ندانسته و با قاطعیت تمام علیه آن موضع گیری نموده کارگران و سائر زحمتکشانش را از حقیقت این نیروهای شرو فساد آگاه و افکار خرافاتی آنان را با حوصله مندی تمام افشاء و از آن ابهام زدایی نمایند.

۲- اسلام به مثابه تعمیم دهنده و نهادینه

سازنده تبحر فکری و تحمیق توده های مردم. ۳- قرآن به مثابه یک متن ادبی مملو از خطاهای لفظی و دستوری و تناقضات معنوی و منطقی.

در این زمینه باید خاطر نشان ساخت که ما باید آنچه را که نقد می کنیم بشناسیم مثلاً در بسا موارد ناگزیریم در محافل و نشستهای عادی با مردم مورد مسائل مربوط به باورها و ارزشهای اسلامی و احکام و آیات قرآن و احادیث محمد و فقه اسلامی صحبت نماییم پس هرگاه از آن آگاهی نداشته باشیم چگونه می توانیم با آنان مباحثه نموده و قناعتشان را فراهم نماییم و یا اقلأ آنان را مجاب و به سکوت وادار سازیم. لذا ایجاب می نماید تا ما در قدم نخست به زبان عربی آشنا باشیم تا قرآن را به زبان خودش بخوانیم و برای مخاطبین خود ترجمه نماییم و اگر چنین توانایی را نداریم کم از کم بایستی ترجمه فارسی آنرا مطالعه کرده از محتویات آن آگاهی داشته باشیم تا با کلی گویی های بی حاصل باعث ضیاع وقت خود و دیگران نشویم .

با کمال تأسف دیده می شود که برخی از فعالین سیاسی و روشنفکران با وجود اینکه سنگ کمونیست بودن و روشننگر بودن و مترقی بودن را به سینه می کوبند ، هنوز نتوانسته اند با خویشان خویش و ما فی ضمیر خویش تصفیة حساب نمایند و به قناعت درونی برسند و مطمئناً باور کنند که خدایی وجود ندارد و این مقوله بزرگترین دروغی است که به خورد بشریت داده شده است، این عدم قناعت درونی به عوامل عدیده بی بر می گردد که یکی از آنها عدم داشتن معلومات علمی در مورد تاریخ ادیان و چگونه گی پیدایش و رشد و گسترش دین و مذهب و زمینه ها و بستر های اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی مناسب برای زنده و پابرجا نگاه داشتن و بازتولید آن می باشد که امید است آنانی که در چنین حالتی قرار دارند با مطالعات و کسب آگاهی های لازم بر خویشان

خویش فایق آمده و به قناعت درونی نائل آیند. برخی دیگر از روشنفکران ما با دیدن جنایات هولناک طالبان و داعشیان چنان به ترس و لرز افتیده اند که خواهان برخورد ملائم با آنان بوده و نمی خواهند با آنان و افکار متحجرانه شان در گیر شوند.

در همین زمینه منصور حکمت در جنوری ۱۹۹۹ میلادی ضمن مصاحبه بی با نشریه پژوهشی نگاه گفته است ... : اگر کسی سی سال قبل از یک موضع آتئیستی بنیاد اسلام را به ریشخند و نقد می گرفت ، نه فقط از طرف دستگاه اسلام ، بلکه از طرف خلقیون و ضد استبدادیون مورد حمله قرار می گرفت . کما اینکه امروز هم همان اردوگاهی ها و کسانی که نگرش سیاسی شان محصول آن اردوگاه است ، به ما منتقدین قاطع اسلام و مذهب حمله می کنند. از نظر اینها انقلابی گری و ترقی خواهی نه در کوبیدن اسلام و مذهب ، بلکه در کنار آمدن و همزیستی با آن و ابداع یک اسلام " نو " و "امروزی" و غیره است

از آنجا که از یک سو برخورد پوپولیستی و نا سالم و چاپلوسانه چپهای سنتی اعم از خلقی ها پرچمی ها ، شعله بی ها ، سامایی ها ، ستمی ها ، سازایی ها و گروه ها و محافل دیگری از این قبیل با اسلامیسیم و اسلام سیاسی و دین و دین باوری طی چند دهه اخیر نتایج ناخوش آیند و ناکارآمدی در پی داشته است و تلفات و قربانی های فراوانی را به بار آورده و به بن بست رسیده است، و از سوی دیگر موضع گیری مارکسیست ها و سوسیالیست های کارگری در برابر این هیولای محیل تا هنوز انسجام و قوام نیافته واز تشتت و ناهمگونی شدیدی رنج می برد ، ایجاب می نماید تا این فعالین با به راه انداختن بحثها و گفتمانهای اقناعی و سازنده در جهت رسیدن به

یک موضعگیری نسبتاً مشترک و همگون گام برداشته تکلیف خویش را درقبال جنایات آشکار طالبان و داعشیان و استفاده جویی ها و عوامفریبی های اسلامیستها و تکنوکراتهای خزیده در رده های بالایی دولت دست نشانده و با دین و دین باوری درکلیت آن روشن سازند.

مارکسیستها با افراد و اشخاص به خاطر عقائد شان هرگز خصومت نورزیده و عقده مندانه برخورد نمی کنند و افراد و اشخاص را در گزینش عقائد و آیدیلوژی های شان کاملاً مختار و آزاد می دانند، ولی این حق را هم برای خود و هم برای دیگران می دهند که هرگونه عقیده‌یی را به نقد کشیده و درباره خویبها و زشتیهای آن ابراز نظر نمایند و در این زمینه هیچگونه قید و بندی را به رسمیت نمی شناسند.

مارکسیسم انقلابی هیچگاهی در صدد وضع قانونی جهت تفتیش عقائد توده ها و "جدا ساختن قلبهای آنان از معبد و کلیسا" نبوده و

نخواهد بود بلکه سعی و تلاش به خرج می دهد تا در پهلوی نقد همه جانبه و دانشمندانه عقائد و ایدئولوژی های خرافاتی و عقبمانده، زمینه های مادی یی را فراهم آورد تا در پرتو آن توده ها عملاً به خرافاتی بودن، دروغین بودن و عوام فریبانه بودن آن باورها پی برده و آن را آگاهانه به دور افکنند. به بیانی دیگر، کمونیست‌ها واقعاً توده ها را به "بت شکنی" نه بلکه به "ترک بت پرستی" تشویق و رهنمایی می کنند. و درست همین ویژه گی مارکسیست‌ها و کمونیست‌هاست که همه لیبرالهای کهنه و نو و همه مدرنیستها و پست مدرنیستها و دو دستگاه های اسلامی و دموکراسی و پارلمانی و مجموع نظام سرمایه و سرمایه‌داری جهانی از آن وحشت و هراس دارند.

در اخیر باید گفت که، حال دیگر زمان آن فرارسیده است تا روشنفکران آگاه با همصدایی با جوانان نسل نوین دست به هم داده نخستین زنگهای روشنگری را به صدا در آورند و زمینه های برچیدن بساط سیاه این باورها و آموزه های خشن و بد اخلاق و بی ادب و ضد انسانی را در

قلمرو اندیشه و بیان فراهم نمایند.

همصدایی ما ریشه بر اندام این کور مغزان و این نعشهای متحرک و هیولاهای کاغذی خواهد انداخت، زیرا من و تو حرف حق را بر زبان میرانیم و طنین این صدا هر لحظه نیرومند تر خواهد شد، مطمئن باشید که این صدا خاموش ناشدنیست. بدا به حال کسانی که خود را روشنفکر قلمداد می نمایند و هنوز در غفلت و توهم به سر برده یا ابلهانه و بیشرمانه، آشکارا به این باورهای پوسیده سرتعظیم فرود می آورند و یا محیلا نه و به گونه یی عوامفریبانه و تحت شعارهای پوچی چون "احترام به فرهنگ توده های مردم" و امثال آن به دین و دین باوری مشروعیت توده یی می بخشند، یا اینکه این عمل زشت را ناآگانه و در یک حالت از خود بیگانه گی انجام می دهند. در حالیکه این باورها صد در صد بر ضد منافع تودها بوده، هست و خواهد بود، لذا آگاه سازی تودها در مورد این باورهای ضد انسانی در حقیقت خدمت به آنان است نه خیانت در حق آنان. پایان



**فرخنده و گرامی باد هشتم
مارچ، روز مبارزه علیه
ستم و نابرابری جنسی!**

پیام شورای مرکزی سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان به کنگره دهم حزب کمونیست کارگری ایران

گسیخته جمهوری اسلامی سرمایه و علی الرغم فقر و محنتی که طی حدود چهل سال بر او تحمیل شده است، با مبارزات و دادن قربانی در دل این سیاهی و تباهی نور امید برافروخت و افق جدیدی را برای ایجاد جامعه آزاد و برابر سوسیالیستی ترسیم نمود. پیشروی این مبارزات و تحقق آرمان سوسیالیسم در هر کجا و همچنین در ایران مستلزم وجود و رشد حزب سوسیالیستی کارگران است. برای شما کنگره پر بار و توأم با موفقیت آرزو می کنیم و امیدواریم که سیاست ها و تصامیم این کنگره به امر سازمانیابی و استحکام جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر ایران و پیشروی آن در مبارزه با نظام سرمایه داری و رهایی از نکتب جمهوری اسلامی، ممد واقع گردد.

شورای مرکزی سازمان سوسیالیست های

کارگری افغانستان

مارچ ۲۰۱۷

و سرخورده گی اقشار تهی دست و فلاکت اقتصادی یی که بر حیات شان سایه افکنده است، هستند. «ترامپسم» که خود به یک معنی بیان پایان نیولبرالیسم و سیادت بلامنازع آن در عرصه سیاست جهانی می باشد، حاصل موقعیت و وضعیت جدید حاکم در عرصه بین المللی است.

با وجود این وضعیت شاهد گسترش مبارزات و اعتراض های کارگری در گوشه و کنار جهان از آن میان ایران هستیم که در نفس خود نویدبخش هستند؛ بروز اعتراضات ملیونی طبقه کارگر و پذیرفتن بربریت جاری این را به اثبات می رساند که نیولبرالیسم و سرمایه داری سرنوشت محتوم بشریت نبوده، نیست و نخواهد بود. اما در دل این وضعیت آنچه که غایب است و بیشتر از هر زمانی ضرورت وجودش به عینیت درک می شود، تحزب سوسیالیستی کارگران و همبسته گی طبقه کارگر و پیشروان سوسیالیست آن در سطح جهان است. طبقه کارگر ایران علی الرغم استبداد و توحش لجام

رفقا!

برگزاری دهمین کنگره حزب کمونیست کارگری ایران را به شما شرکت کننده گان حاضر در کنگره و از طریق شما به تمام اعضاء و هواداران حزب تان تبریک و تهنیت گفته و برایتان آرزوی کنگره یی موفق داریم.

این کنگره در موقعیت و شرایطی برگزار گردیده است که بشریت همچنان در چنبره جنگ، فقر، ارتجاع و رقابت قدرت های امپریالیستی و در کل بحرانی که نظام سرمایه داری را فرا گرفته است، قرار دارد. بر متن و زمینه این بحران راست افراطی و نیروهای فاشیستی و اسلام سیاسی در همراهی و کمک دولت های بورژوازی در منطقه و قدرت های بزرگ آینده تار و پر مخاطره یی را برای بشریت ترسیم نموده است. در خود کشورهای متروپول نیز طبقه کارگر و مردم آزادی خواه شاهد عروج جریان ها و فیکورهای فاشیستی بر زمینه بحران ساختاری



سازمان سوسیالیست های کارگری برای آزادی، برابری و سوسیالیسم

مبارزه می کند، برای تقویت صف آزادی خواهی و برابری طلبی و

برای تحقق آرمان سوسیالیسم به آن پیوندید!

www.workersocialist.org

<https://www.facebook.com/workersocialism>

www.asrejadid.org

ادامه از صفحه ۷

دیدگاه آنها در مورد جنگهای خانمانسوزی که در اطراف جهان پر پا کرده اند، متفاوت از همکاران مردشان نیست.

مسأله عمده فیمینست ها اینست که آنها زنان و مشکل زنان را فرا طبقاتی می بینند. اگر زنان را بدون ارتباط به جامعه ای که در آن زیست می نمایند، تصور و برای حل مشکلاتشان تلاش گردد شبیه به این است که موقعیت آنها را در خلا مورد بررسی قرار دهیم. فیمینست ها باید این واقعیت را بنگرند که تجلیل از روز جهانی زن، روزی که زنان و مردان آزادیخواه برای ادامه مبارزه برای آزادی انسان تجدید تعهد می نمایند، و می توانند از این تریبون درد های شانرا فریاد کنند؛ محصول مبارزه بی امان طبقاتی زنان کارگر است. زنانی که خواهان تغییر بنیادی جامعه بودند نه اصلاح و تغییرات صوری. در مورد فیمینست های اسلامی فقط می توان این را گفت که " آنها شبیه به گوسفندانی اند که به تبلیغ عید قربان می پردازند."

افقی را که سوسیالیست ها برای آزادی در برابر جامعه می گذارند، از کوره راه پر پیچ و خم مبارزه طبقاتی می گذرد. مبارزه بی که دست به ریشه ستم می برد. و مناسبات فعلی حاکم بر جامعه را از اساس دگرگون می نماید. تغییر ریشه بی مناسبات حاکم متضمن آزادی همه انسانها صرف نظر از جنسیت و رنگ آنهاست. گرچه استفاده از مفهوم مرد سالاری در به انقیاد کشیدن مخصوصاً زنان کار برد وسیعی دارد، اما از زمان به میان آمدن طبقات در جوامع همواره اکثریت بزرگی از مردان نیز قربانی حاکمیتی اند که مرد سالاری نام گرفته است.

پیش مبارزه طبقاتی به این مفهوم نیست که از خواست های فوری بی که مخصوصاً در

محدوده جغرافیایی افغانستان که فقر بیکران اقتصادی و فرهنگی و دامن زدن به اندیشه های دینی در خدمت سرمایه داری زمین را به جهنمی برای زنان تبدیل کرده است، چشم پوشید. اساساً چون هر مبارزه بی برای آزادی زنان در نفس خود مبارزه برای سیکولاریسم است، باید برای جدایی دین از دولت تلاش کرد. بایست در اولین قدم ها برابری حقوقی زن با مرد تأمین گردد. گرچه این برابری ها اصولاً بخشی از اصلاحات دموکراتیک است. زیرا با وصف این تغییرات زمانی که مناسبات اجتماعی حاکم حفظ گردد، تحولی بیشتر از تغییرات صوری ممکن نیست. حسن برابری زن و مرد در برابر قانون این است که قدسیت مذهب را می شکند. دست رسی به این حد اقل ها بدون سازمانیابی و متشکل شدن زنان میسر نیست. جنبش آزادی زنان و جنبش کارگری پروسه به هم پیوسته مبارزه است. زنان و مردان سوسیالیست متعهد ترین مبارزان برای آزادی و ایجاد دنیای بهتر برای انسانها اند.

امید

بهار

شیونِ بادِ خشک، پاره نمود
 پرده نازکِ تنِ گل را
 زاغ، در شاخ آشیان بنهاد
 تا براند ز باغ بلبل را

بس که شد گرم رونق سرما
 رنگ و بو رخت از گلستان بست
 باغ پوشید چون کفن از برف
 اشک در چشم شاخه ها یخ بست

در پس پرده های تیره ابر
 سکه آفتاب پنهان شد
 لرزه افتاد در تن از سرما
 خاطر بینوا پریشان شد

گرچه در زیر برف پنهان گشت
 برگ های که بود زیر درخت
 گرچه افسرده گشت روح چمن
 گرچه شد روستا و شهر کرخت

از تپیدن نماند قلب زمین
 نظم دارد هنوز نبض زمان
 چون خروشنده رود سرکش و مست
 می شتابد به پیش چرخ جهان

می رسد نوبهار شادابی

با جهانی صفا و لطف و امید

می رود ابرهای قیراندود

می درخشد در آسمان خورشید

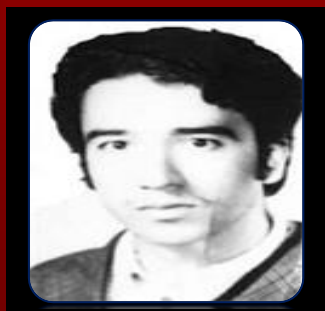
چون کرختی، فسرده گی گذراست

ناامیدی بی سبب از چیست؟

آری! آری! بهار می آید

به امید بهار باید زیست!

شعر از زنده یاد داود "سرمد"



و نابرابری و رهایی از قید پندارهای مردسالارانه دریغ نمی‌کند. ما همزمان از تمام نیروهای آزادی خواه از تمام زنان پیشرو و مبارزین آزاده در پیشاپیش آنها فعالان سوسیالیست طبقه کارگر افغانستان دعوت می‌کنیم تا صف مبارزه علیه نیروهای زن ستیز و ارتجاعی را محکم تر ساخته و با کسب آگاهی و شناخت عمیق از نیروهای ارتجاعی چه در هویت بورژوازی عوام فریب و چه جبهه وسیع ملی-اسلامی های ضد مدنیّت و آزادی خواهی، همگام و با فشرده گی و همبسته گی بیش از پیش، این نبرد انسانی و رهایی بخش را جان تازه یی ببخشیم. ما سوسیالیستها کارگری همچنین اعتقاد داریم که قرار نیست تنها با پخش اعلامیه ها و آنهم صرف در همین روزها، این جدال و کشمکش تاریخی برای رهایی زنان حل و فصل شود، بلکه برای رسیدن به برخی از شاخص های ابتدائی و ممکن انسانی در شرایط کنونی اولین و دومین گام های رفتن به طرف اتحاد سراسری زنان بی حقوق جهان و در راس آنها زنان کارگر و زحمتکش را همراه با سائر زنان آزادی خواه، برداریم.

خجسته باد هشتم مارچ روز

همبسته گی جهانی زنان!

زنده باد سوسیالیسم!

نابود باد اپارتاید و تبعیض

جنسیتی!

سازمان سوسیالیست های

کارگری افغانستان

بیدادگری، ستم و تحقیر در کنار وقایع و مصائب دیگر که هر روز اشکال و نمود های جانگدازتر از قبل به خود می‌گیرد، زیر استیلاء و سایه این حاکمیت ارتجاعی علیه زنان افغانستان اتفاق می‌افتد، که این وضع به سهم خود بازگو کننده واقیعت های تلخ و عینی می‌باشد و نقاب از سیمای پلید و ضد زن رژیم پوشالی و حامیان دروغین حقوق زن و حقوق بشر در کمپ ارتجاع بورژوا-امپریالیستی می‌درد.

مماشات و معامله گری های آشکار سردمداران «دولت وحدت ملی» با جریان ها و دارودسته های جنایت پیشه ارتجاع اسلامی- قومی، مجاهدین، حزب اسلامی حکمتیار، طالبان و ... ، که تأیید حامیان و اربابان بین المللی رژیم را نیز با خود دارد، در حقیقت به معنی استحکام سلطه بلامنازع نیروهای سیاه اهریمنی و آرا و افکار آن ها بر حیات اجتماعی مردم زحمتکش از آن میان زنان است، که هرچه بیشتر فضای سیاسی و اجتماعی در افغانستان را در مخاصمت با حرکت آزادیخواهانه زنان هموار ساخته و برده گی و اپارتاید جنسی را نهادینه تر از قبل می‌کند و در نهایت محرومیت و ستم بیشتری بر زنان اعمال خواهد شد.

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان در حالیکه عمیقاً اعتقاد دارد که محو تمامی رنج و درد تاریخی زنان فقط با از میان بردن زمینه های مادی ستم طبقاتی و با امحای ریشه یی این سیستم طبقاتی در درازمدت و با پیروزی انقلاب سوسیالیستی در افغانستان ممکن و میسر است ولی تا فرا رسیدن آن لحظه شکوهمند از هیچگونه پیکار آزادی بخش و دموکراتیک برای بهبود وضعیت زنان، رفع تبعیض

افغانستان و جایگاه زنان در آن به حیث قربانیان بیشتر از سه دهه جنگ و حاکمیت های اسلام سیاسی نمونه وحشتناک فرودستی زن در جهان است. جهاد اسلامی، نمونه های فوق ارتجاعی حاکمیت های اسلامی و قومی، پخش و استیلاء فرهنگ زن ستیز دارودسته های ارتجاعی اسلامی و قومی، همراه با سیستم حمایتی سنت های چرکین قبیلوی و ماقبل آن اوج مصیبت های وارد شده در حق زن افغانستانی را نشان می‌دهد. با وجود حرکت های بورژوا منشانه حاکمیت ارتجاعی و پوشالی به رهبری غنی، عبدالله و کرزی طی نزدیک به دو دهه به نام زنان که بیشتر از سر استیصال بوده و جنبه کاملاً ویرینی و نمایشی داشته و دارد.

هدف واقعی رژیم و حامیان جهانی آن چیزی نبوده جز ارائه تصویر ایدئالیزه شده و دروغین از مکان اجتماعی زنان و بهبود وضعیت آن ها در حاکمیت کنونی. به همین دلیل رژیم چهره هایی را به عنوان سهم و مشارکت زنان در امور جامعه و بهبود موقف و جایگاه آنها به مناصب و پست هایی برگزیده است که هدف از ان اساساً ظهور قشر مرتجع از زنان مشاطه گر و حمایتگر نظام مردسالار و ارتجاعی چیز دیگری نبوده و نیست؛ یک دهه و نیم پس از شکل گیری نظام و مناسبات حاکم به حمایت کشورهای امپریالیستی وضعیت اسفبار زنان و تراژیدی محرومیت و بیحقوقی عام و تام آن ها همچنان ادامه دارد و فشار مضاعف در اشکال مختلف زنده گی ملیونها زن افغانی را تهدید میکند. جنایت،

Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 34

March 2017

به پیشواز هشتم مارچ، روز جهانی مبارزه علیه تبعیض و

نابرابری جنسی

جهانی به خاطر کسب سود و حرص و آز سیری ناپذیرش حتی از همان شعارهای اولیه اش در مبارزه با سیستم فئودالی نیز منصرف گردیده است و پس روی و عقبگرد بزرگی را به اتکا بر باورها، نیروها و حکومت های فوق ارتجاعی بر بشریت تحمیل نموده و موج عظیمی از نگرانی و بی افقی را در میان تمام اقشار و طبقات اجتماعی دامن زده است.

یکی از محصولات و فراورده های کپیالیسم معاصر پرورش، سازماندهی و سرانجام گسیل باندهای سیاه و وحشی اسلامی به جان مردم و مدنیت در خاورمیانه و مناطق دیگری از جهان است. اولین طعمه و قربانی وحشت و ترور جنبش های اسلامی از افریقا تا عراق و سوریه و فلسطین و ایران و افغانستان و سائر کشورها زنان هستند. در کنار این صد ها میلیون زن زیر پاشنه های خونین حاکمیت های قرون وسطایی، زن ستیز و قوانین عصرحجری مورد حمایت قدرت های بزرگ امپریالیستی به سر می برند.

زنان لکه ننگی است بر جبین تاریخ و مناسبات اجتماعی حاکم بر جهان.

حقیقت آشکار تاریخی بیانگر اینست که اگر گشایش هایی هم به نفع حرکت زنان و تثبیت جایگاه نسبی آنان در جهان کنونی به مشاهده می رسد، مولود و محصول مبارزات سرسختانه زنان آزادی خواه و به خصوص زنان طبقه کارگر در جهان بوده است. زنان مبارز طبقه کارگر ۱۶۰ سال قبل از امروز جدال و مبارزه شان برای رفع تبعیض را از کارخانه های سرمایه داری در آمریکا آغاز نمودند و الی افغانستان کنونی زیر حاکمیت رژیم پوشالی مورد حمایت سرمایه داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا در مسیر رهایی خود همراه با جنبش وسیع سوسیالیستی و آزادی خواهانه جهانی به پیش می روند.

در وضعیت کنونی جهان و در متن بحران نظام سرمایه داری که ارتجاع راست و فاشیزم دارد دوران پسا مدرنیسم را رقم می زند، بورژوازی

روز هشت مارچ همه ساله به نام روز تجدید تعهد و مبارزه برای رهایی زنان در بند، توسط زنان و مردان آزادی خواه جهان گرمی داشته میشود. این سنت سوسیالیستی اساسا و تاریخا ریشه در تقابل و اعتراض زنان کارگر و زحمتکشی دارد که علیه بربریت و ستم و استثمار نظام سرمایه داری به پا خاستند. هرچند که نظام سرمایه داری و مردسالاری همچنان به حیات نامیمونش ادامه داده است، اما مبارزه با آن نیز در اشکال و زمینه های مختلفی ادامه دارد. با گذشت هر سال و با عزم راسختر مبارزات گسترده زنان برای رهایی از ستم طبقاتی تاثیرات عمیق و عظیمی را به نفع فتح سنگر های جدید و برای تأمین حقوق پامال شده شان در سراسر جهان به همراه داشته و ارتجاع های رنگارنگ را به عقب نشینی و تمکین واداشته است. اما با تأسف هنوز هم بی حقوقی، نابرابری و ستم مضاعف بر زنان در سطح جهان بیداد می کند و ستم و تبعیض بر